

مجموعه اول

۱- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۲- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

اسلوب قسمت، تبیین کاربرد آن

۳- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

در صرف و نحو عربی

۴- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۵- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

چکیده

۶- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

تبیین و تجزیه و تحلیل اشیاست. این اسلوب نه تنها در علوم ریاضی، ۲۵، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

بلکه در همه امور عالم و جمیع علوم و فنون جریان دارد. دستور زبان عربی (صرف و نحو) که از نظم منطقی بالایی برخوردار بوده، در اثبات و تبیین و تجزیه و تحلیل مسائل دستوری از این اسلوب بهره فراوان یافته است. گزارشی که در برابر است، چگونگی جریان این اسلوب را در صرف و نحو عربی نشان می‌دهد و بیان می‌دارد که تقسیم اسم سه حرفی - مثلاً - به اوزان دهگانه در علم صرف و اعراب به حرکت‌های چهارگانه در علم نحو بر اساس کدام اسلوب علمی بوده است. وانگهی تا اسلوبها و منهجهای هر علمی شناخته نشود حقیقت مسائل آن علم کشف نگردد، و از اینرو دانشمندان معاصر «منطق روش» را نهادند تا پژوهندگان علوم راه و روش اثبات مسائل هر علمی را آنچنان که هستت بکار برند و از نادرستی و کژی دور مانندند.

۷- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۸- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۹- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۱۰- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۱۱- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۱۲- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

۱۳- بیخبر، ۹۶، شماره ۱، زمستان ۱۳۵۶، فصلنامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۶۱.

در این مقاله می‌بایست شیوه و متد را در زبان فارسی و عربی به تفصیل و به شیوه‌تاریخچه و روش‌شناسی آن در نظر گرفت و در این مقاله به روش‌شناسی و شیوه‌تاریخچه آن پرداخته شد. * * * * *

مقدمه: با توجه به شیوه‌تاریخچه و شیوه‌شناسی آن در زبان فارسی و عربی، در این مقاله به تبیین کاربرد آن در صرف و نحو عربی و اسلوب قسمت تبیین کاربرد آن در صرف و نحو عربی

با پذیرداری منطق روش، خدمتی بس بزرگ به جهان دانش راه یافت و در این راستا روشن گردید که هر علمی و فنی در اثبات و تبیین و تجزیه و تحلیل مسائل خود از اسلوبی یا اسلوبی بهره‌مند است. روشها و اسلوبهای علوم و فنون و راه بهره‌بری از آنها روشن گردید و دانسته شد که بسیاری از نارساییها و دشواریهای نسبت به نظم منطقی موضوع مورد بحث نابسامانی ایجاد شده است. بررسی اسلوبها و روشها و امور مربوط به آنها دانشی گسترده است و پیرامون آن سخنها گفته و نوشته شده و در آن کتابهای بسیاری ساخته‌اند. گزارشی که بدان می‌نگرید، سخنی کوتاه در مورد کاربرد اسلوبی است بسیار مهم و گسترده به نام "اسلوب قسمت" که جمیع علوم و فنون از آن بهره‌یافته است. نویسنده بر آن است که چگونگی کاربرد این اسلوب را در صرف و نحو عربی نشان بدهد، بدیهی است قضاوت در مورد صحت کاربرد این اسلوب در علوم دستوری بر دوش پژوهنده است و این گزارش از چنین قضاوتی بی‌بهره و نصیب است.

بدان - ایدک الله تعالی فی الدارین - که

کلمات لغات عرب بر سه گونه است: اسم است، و فعل است و حرف است.
اسم چون: رَجُلٌ و عِلْمٌ، و فعل چون: ضَرَبَ و دَخَرَجَ و حرف چون: مِنْ و اِلَى
(آغاز کتاب صرف میر، شریف گرگانی، متوفی ۸۱۶ هجری).

آدمیان در روزهای نخستین زندگی "بخش کردن" چیزها را در یافته بودند، پس از گذشت زمانی بس دراز بر آن شدند که بر سر غذای بدست آمده از درگیری و کشتار دست بردارند و آن را در میان خود قسمت نمایند، هر چه خواص ظاهری آنان رشد

بیشتری یافته است، قدرت تمییز و تشخیص آنان فزونی گرفته و زمینه تقسیم اشیای محسوس بیشتر فراهم شده است: مشاهده آرامش و سکون برخی از چیزها، و جنبش و حرکت پاره‌ای دیگر موجب گردید که موجودات محسوس به دو دسته ساکن و متحرک تقسیم گردد و به تدریج بخش کردن کاربرد بیشتری پیدا کند، و پی در پی بکار آید، و جای خود را در زندگی آنان باز نماید، این اسلوب هر چه پویاتر گردید بر ارج و منزلت آن افزوده شد تا به دوران فرهنگ و تمدن رسید و به علوم و فنون راه یافت و یکی از شاخه‌های چهار عمل اصلی "علم حساب" بشمار آمد، و در موقعیتی قرار گرفت که با حیات آدمی ملازم گشت، و نیاز آن به بداهت پیوست، هم اکنون سرتاسر زندگی فردی و اجتماعی و علمی و عادی آدمیان لبریز از جریان این اسلوب است.

شاید گمان برده شود که اسلوب "قسمت" راه نوینی است که اندیشمندان معاصر سرزمینهای پرزرق و برق آن را برای تبیین مسائل علمی ابداع نموده‌اند، و لیکن چنین نیست، بلکه همان گونه که یاد گردید، این اسلوب در روزهای نخستین حیات آدمی پدید آمده، و پس از سفری دور و دراز به علوم و فنون راه یافته، دانشمندان از آن بهره‌ها گرفته‌اند. آثار بجای مانده از اهل معرفت گواه صادقی است بر تحول تاریخی این اسلوب، و فراوانی نمونه‌های کاربردی آن در نگارشهای نخستین یونانی و اسلامی، دلیل بر استواری و متانت آن در بهره‌دهی، و اهمیت آن در اثبات و تبیین مسائل علمی است.

توجه و دقت به سبکهای گوناگونی که در نگارشهای علوم و معارف اسلامی بکار برده شده، میزان معرفت اندیشمندان اسلامی باین اسلوب را روشن می‌سازد، و تحول تدریجی و کیفیت کاربردی آن را نشان می‌دهد، و جریان آنرا در تبیین بسیاری از مسائل علمی مسلم می‌دارد:

خواجه نصیرالدین توسی (متوفی ۶۱۲) در منطق «تجرید الاعتقاد» و علامه حلی (حسن بن یوسف، متوفی ۷۲۷ هجری) در شرح آن موسوم به «الجواهر

النضید» به صراحت از این اسلوب یاد کرده‌اند، قال الطوسی: ... وینتفع فی ذلك بتخلیل الشیء الی ذاتیاته ... وبقسمته الی جزئیاته و اجزائه حتی یعرف ما من شأنه أن یلحقه ... (منطق التجرید ضمن الجواهر النضید، ص ۱۹۱-۱۸۹)، سخن توسی در اینستکه تعریف و حد چیزی از طریق بزهان بدست نیاید، بلکه اکتساب حد را راهایی است، و از آن جمله اسلوب «قسمت» است. علامه حلّی در شرح عبارات توسی چنین آورده است:

«... الثانی القسمة، وهی ضربان: قسمة الكلّ الی أجزائه، و قسمة الكلّ الی جزئیاته ...» (الجواهر النضید، صص ۱۹۱-۱۸۹)، این اسلوب با استواری تمام در بنیاد از آثار علمی پیش از نصیرالدین توسی آمده است، بنگرید به: بهمنیار، التحصیل، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، ص ۲۴۴-الساوی، عمربن سهلان، البصائر النصیریة، ص ۱۷۰) در این اسلوب، ما را می‌توانیم به سه روش تقسیم کنیم: ۱- تقسیم کلّی به اجزای جزئی، ۲- تقسیم کلّی به اجزای جزئی و ۳- تقسیم کلّی به اجزای جزئی و کلّی. این اسلوب، تعریف و مصطلحات و اصول و شروطی محدود دارد که شایسته توجه است: ۱- تقسیم کلّی به اجزای جزئی، ۲- تقسیم کلّی به اجزای جزئی و کلّی، ۳- تقسیم کلّی به اجزای جزئی و کلّی.

۱- تعریف:

هرگاه اجزا یا جزئیات چیزی را جدا نماییم، آن را قسمت کرده‌ایم، پس بخش نمودن امری یا چیزی به اجزا یا جزئیات متباین، و پراکنده نمودن آن را «قسمت» گویند. در تقسیم کلّی به اجزای جزئی، ما کلّی را به اجزای جزئی تقسیم می‌کنیم. در تقسیم کلّی به اجزای جزئی و کلّی، ما کلّی را به اجزای جزئی و کلّی تقسیم می‌کنیم. در تقسیم کلّی به اجزای جزئی و کلّی، ما کلّی را به اجزای جزئی و کلّی تقسیم می‌کنیم.

۲- مقسیم، قسم، قسیم، از تقسیم است. مقسیم، نامیده شده (محل قسمت)، و اجزای

جزئیات را نسبت بآن چیز «قسم»، و هر قسمی را نسبت به قسمی دیگر «قسیم» (هم بخش - هم قسم) نامیده‌اند؛ از باب مثال در تقسیم «کلمه» به اسم و فعل و حرف «کلمه» مقسم است، و هر یک از اسم و فعل و حرف قسمی از آن، و «اسم» قسیم فعل و حرف، و به همین ترتیب «فعل» قسیم اسم و حرف، و «حرف» قسیم اسم و فعل خواهد بود.

۳- مباینت اقسام:

پس از انجام عمل «قسمت»، نسبت اجزای جزئیات بدست آمده، با یکدیگر همواره مباینت است، و بدین ترتیب «قسیم» چیزی را نمی‌توان «قسم» آن قرار داد؛ و لایجوز آن تجعل قسیم الشيء قسماً منه، پس نمی‌توان «فعل» را به ماضی، و مضارع، و امر، و کلمات شبیه به فعل قسمت نمود، چه آنکه «کلمات شبیه به فعل» در زمره اسم قرار دارد، و در این حالت اسم که قسیم فعل است، قسمی از آن شده، و این روا نباشد، زیرا که نسبت میان اقسام و مقسم عموم و خصوص مطلق است، چنانکه بیاید، و در این هنگام صدق تحقق دارد، از دیگر سو اسم قسیم فعل است، و میان دو قسیم نسبت مباینت است، پس هم صدق پدیده آمده (با اعتبار عموم مطلق)، و هم عدم صدق (با اعتبار مباینت) و در این صورت قسمت یاد شده به اجتماع دو نقیض انجامیده، و آن روا نباشد.

استفادته ...

۴- نسبت اقسام به مقسم:

نسبت میان اقسام و مقسم عموم و خصوص مطلق است؛ چه آنکه هر اسمی مثلاً کلمه است، ولی هر کلمه‌ای اسم نیست، و بدین ترتیب قسم چیزی را نتوان قسیم آن قرار داد: «ولا یجوز أن تجعل قسم الشيء قسماً له»، پس نتوان گفت که: لفظ صوتی است که به کلمه و اسم و مهمل قسمت پذیر است، زیرا که در این صورت اسم قسیم کلمه قرار گرفته در حالی که قسمی از کلمه است نه قسیم آن، و

این قسمت نیز به اجتماع دو نقیض منتهی گردیده؛ چه آنکه نسبت میان کلمه و اسم
عموم مطلق است؛ و صدق تحقق دارد؛ و در تقسیم مذکور اسم و کلمه قسم
یکدیگر شده است؛ و نسبت میان اقسام تباین است؛ و صدق در کار نیست؛ پس
در تقسیم یاد شده صدق و عدم صدق اجتماع نموده است؛ و آن روا نباشد. در تقسیم
تسبیح با عدد و پیشوند در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است.

۵- وحدت جهت قسمت و جامعیت مقسم: این قسمت در هر قسمی و در
قسمت نمودن هر چیزی باید وحدت جهت لحاظ گردد؛ و بدین ترتیب یک چیز را
می توان به اعتبار جهات مختلف قسمت نمود؛ و در هر یک از تقسیمها، مقسم به
لحاظ جهت خاصی پذیرای اقسامی شده است؛ چنانکه لفظ گاهی به: مختص و غیر
مختص؛ و بازی دیگر به: مترادف و متباین؛ و سندیگر به: مفرد و مرکب تقسیم شده
است؛ با توجه به سه تقسیم یاد شده در لفظ؛ معلوم می دارد که جهت قسمت در
اول: وحدت و تعدد معنی است؛ و در دوم: مقایسه الفاظ با یکدیگر به اعتبار نسبت
معانی؛ و در سوم: به اعتبار کیفیت دلالت جزء لفظ بر اجزاء معنی است. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است.

۶- دخول اقسام در مقسم: این قسمت در تقسیمها در مواردی که
در دخول اقسام در مقسم بدیهی است؛ و نفس قسمت بزهان اثبات آنست. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است.

۷- تساوی مجموع اقسام با مقسم: این قسمت در تقسیمها در مواردی که
مقتدر هر قسمتی مجموع اقسام تساوی با مقسم است؛ و از ایتجاست که تقسیم
کامل و تمام؛ همواره «جامع و مانع» است؛ جامع است جمیع اقسام را؛ و مانع
دخول غیر است در اقسام. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است. در تقسیم
بسیار در لغت و صرف و نحو عربی در دسترس است.

۸- صحت استعمال اسلوب قسمت: در کاربرد اسلوب «قسمت» همواره مقرون به صحت نیست، چه آنکه اگر وحدت جهت قسمت و دیگر شروط آن رعایت نشود، اسلوب قسمت از راه خود منحرف گردد و تباهیهایی پدید آید، مثلاً اگر اسم منصوب را به مفعول، و حال، و تمییز، و ظرف قسمت کنیم، تقسیمی باطل صورت گرفته، چه ظرف قسم مفعول نیست بلکه قسمی از مفعول است، و بطلان این تقسیم به اعتبار این است که قسم شیء را قسم آن قرار داده‌ایم که عدم جواز آنرا روشن ساختیم.

۹- انواع قسمت: همانگونه که از تعریف قسمت مستفاد است، این اسلوب را در دو نوع اساسی ترسیم نموده‌اند: یکی قسمت کل به اجزایش که «قسمت طبیعی» نیز نامیده شده، و دو دیگر تقسیم کلی به جزئیاتش که به «قسمت منطقی» شهرت دارد: ۱- در قسمت کل به جزئیاتش، وجهه قسمت مختلف است، چه آنکه این نوع از قسمت گاهی برحسب تحلیل طبیعی انجام می‌گیرد، مانند تقسیم آب به دو جزء اکسیژن و هیدروژن. و گاهی برحسب تحلیل خارجی، مانند تقسیم آدمی به سر و گردن و دست و پا و غیره، و در مواردی برحسب تحلیل اصول فنی و علمی، مانند تقسیم ترکیب اضافی به مضاف و مضاف‌الیه، و در مواضعی برحسب تحلیل عقلی است، مانند تقسیم انسان به دو جزء حیوان و ناطق، و تقسیم فعل به حدث و زمان و فاعل. در این نوع از قسمت، حمل مقسم بر اقسام زوا نباشد مگر در مواردی از آنکه برحسب تحلیل عقلی انجام گرفته است، از باب مثال: «الحیوان انسان» گفته نشود، ولی: «الناطق انسان» صادق آید، و در مثال تقسیم فعل به حدث و غیره حمل مقسم بر اقسام روا نباشد، با اینکه هر دو قسمت بر حسب تحلیل عقلی انجام گرفته است، تبیین و اثبات این نوع از قسمت را تفصیل بیشتری لازم است که مقام و مقال گنجایش آنرا ندارد.

۲. در قسمت کلی به جزئیات، حمل اقسام بر مقسم و برعکس، امکان پذیر است، مانند تقسیم مفرد به: اسم و فعل و حرف، پس: «الاسم مفرد»، و «هذا المفرد اسم»، گفته شود (مظفر، المنطق صص ۱۴۳-۱۲۳).

۱- منهج نفی و اثبات: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان نفی استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج نفی و اثبات است» به معنای «این منتهج نفی و اثبات است».

۲- منهج جمع و رفع: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان جمع استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج جمع و رفع است» به معنای «این منتهج جمع و رفع است».

۳- منهج دو قسمی: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان دو قسم استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج دو قسمی است» به معنای «این منتهج دو قسمی است».

۴- منهج ترتیبی: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان ترتیب استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج ترتیبی است» به معنای «این منتهج ترتیبی است».

۵- منهج استثنایی: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان استثناء استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج استثنایی است» به معنای «این منتهج استثنایی است».

۶- منهج تکراری: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان تکرار استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج تکراری است» به معنای «این منتهج تکراری است».

۷- منهج تفسیری: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان تفسیر استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج تفسیری است» به معنای «این منتهج تفسیری است».

۸- منهج استدلالی: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان استدلال استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج استدلالی است» به معنای «این منتهج استدلالی است».

۹- منهج استقرایی: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان استقرا استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج استقرایی است» به معنای «این منتهج استقرایی است».

۱۰- منهج استنباطی: در این روش، برای بیان حقیقت، از بیان استنباط استفاده می‌شود. مثلاً: «این منتهج استنباطی است» به معنای «این منتهج استنباطی است».

۲- منهج تفصیلی:

در این منهج از قسمت، اقسامی که در تقسیم یاد می‌کنند، و در بیان آن از کاربرد ادات انفصالی که بر نفی و اثبات دلالت دارد دوری منی جویند، مانند قسمت کلمه به: اسم و فعل و حرف، و تقسیم معرب به: مرفوع و منصوب و مجرور و ساکن.

اسلوب قسمت در صرف و نحو عربی

گزارش کوتاهی که پیرامون اسلوب قسمت داده شده نسبت به اهمیت و گستردگی آن در حکم فهرست واره‌ای است که در آن پاره‌ای از عناوین موضوع به ترتیب اهمیت یاد شده است؛ در این راستا ناچار گردید که برخی از اصول و مصطلحات این اسلوب را یاد نماید تا هنگام تحلیل متون صرف و نحو عربی، منهج بیان و طریق اثبات مسائل مورد توجه و دقت قرار گیرد و استواری و متانت سبک و شیوه نگارش متون یاد شده و نظم تألیفی آنها روشن گردد؛ استواری این اسلوب و جزیان آن در آثار صرف و نحو عربی نیازی به استشهاد ندارد، و بدون پروا می‌توان گفت که جمیع متون دستوری معتبر از زمان نگارش «الکتاب» سببیه تا حال حاضر از این منهج بهره دارد، و دانشمندان علوم دستوری با توجه یا بدون توجه، تألیفات خود را لبریز از آن ساخته‌اند، و آن را به سرحد بدهات رسانده‌اند، ولی با وجود اینها نگارش چنین مقاله‌ای اقتضای آن را دارد که نمونه یا نمونه‌هایی از شیوه بکارگیری این اسلوب نشان داده شود، و چگونگی تجلی آن در نگارش آثار صرفی و نحوی عربی آشکار گردد:

۱- عبدالقاهر بن عبدالرحمان گرگانی: (متوفی ۴۷۱ هجری) در آغاز کتاب «العوامل المأه» چنین آورده است: «الباب الأول فی العامل، وهو علی ضریبین: لفظی و معنوی، فاللفظی علی قسمین: سماعی و قیاسی، فالسماعی تسعة و اربعون، و أنواعه خمسة...» (العوامل المأه، جامع المقدمات، ص ۱۵۰).

۲- ابویعقوب سکاکی (متوفی ۶۲۶ هجری) در مبحث مبنی از کتاب النحو

«مفتاح العلوم» چنین گوید:

«اعلم أن المبنی قسمان: قسم لایحتاج الی عدّه واحد فواحد، و قسم یحتاج الی ذلك، و الأول جعلناه اربعة عشر نوعاً...» (مفتاح العلوم، ص ۳۴).

۳- ابن الحاجب (متوفی ۶۴۶ هجری) در آغاز کتاب «الکافیة فی النحو» چنین گفته است: «الکلمة لفظ لمعنی مفرد، و هی: اسم و فعل و حرف، لأنها اما أن تدلّ

علی معنی فی نفسها أولا...» و همنو در مبحث معرب گوید: «الاء عراب ما اختلف آخره به ليدل على المعاني المغتورة عليه، و أنواعه رفع و نصب و جر...» (الكافية فى النحو، صص ۳۸۲-۳۸۱)؛ «...»

۴- عبدالوهاب بن ابراهيم زنجانى (متوفى ۶۵۵ هجرى) در كتاب «التصريف» خود چنين آورده است: «ثم الفعل اما ثلاثى و اما رباعى، و كل واحد منهما اما مجرد أو مزيد فيه، و كل واحد منها اما سالم أو غير سالم...» (التصريف - جامع المقدمات، ص ۵۶)؛ «...»

۵- ابن مالكا، محمد، (متوفى ۶۷۲ هجرى) در مواضع متعددى از «الألفية» اين اسلوب را بكار برده است: «...»

«...» و الاسم منه معرب و مبني و شبه من الحروف مدنى «...»

«...» (الألفية، المغرب و المبني) «...»

«...» و كل حرف مستحق للبناء «...»

«...» و الاصيل فى المبني أن يسكتا «...»

«...» و منه: ذو فتح، و ذو كسر، و ضم «...»

«...» كآين، أمس، حيث، و الساكن كم «...»

«...» (الألفية، همان مبحث پيش) «...»

تأمل و دقت در آثار صرفى و نحوى پيشوايان فرزانه علوم دستورى عربى كه نمونه هاى از آن ياد گرديد، معلوم مى دارد كه اين فرزندگان در کاربرد اسلوب قسمت، هم از «منهج تفصيلى»، و هم از «منهج اجمالى و منطقى» كه دائر مدار نفى و اثبات و حصر عقلى است استفاده نموده اند، و از آنجا كه منهج منطقى مختصر و موجز بوده، و باعث سهولت در ضبط و حفظ و وصول به سرحد قطع و يقين مى شده، توجه بيشترى بدان نموده و از آن بهره بسيار گرفته اند، زيرا همانگونه كه ياد گرديد اين منهج دائر مدار حصر عقلى و نفى و اثبات است؛ و فرض ثبوت

اقسام، فرع تقسیم؛ و صحت تقسیم، فرع ثبوت مقسم است؛ و وجود و دخول مقسم در اقسام امری است مسلم، زیرا «قسم» همان «مقسم» است یا قید و خصوصیات زاید، و جامع اقسام بودن مقسم یگانه مجوز تقسیم بوده، و مصحح تشکیل اقسام بر حسب اختلاف جهت قسمت و موارد آن است، زیرا تقابل و استقرار اقسام بخصوص در یک زمینه بدون وجود جامع غیر متصور است، مثلاً هرگاه بگویم: «انسان یا عالم است یا جاهل» و «یا قادر است یا عاجز» به نظر صحیح و قابل قبول است، ولی هرگاه بگویم: «انسان یا موجود است یا جاهل»، و «یا عالم است یا قادر» و «یا طیب است یا سفید پوست» به هیچ وجه قابل قبول نیست، چرا؟ برای اینکه در موارد صحیح جهت وحدت و جامع موجود بوده، ولی در موارد غیر صحیح جهت وحدتی میان اقسام مفروض متصور نیست، پس اختصاص تقسیم به اقسام خاصی از یکطرف، و در ردیف قرار گرفتن اقسام مذکور در یک خط بدون تزلزل و تردیدی از طرف دیگر گواه بر وجود جامعی است میان اقسام، ولی باید توجه شود که در مواردی از جامع اطراف به ذکر اطراف تعبیر شده، و آلت و وسیله ظهور و تجلی جامع گردیده است، مثلاً در موضوع علم نحو می‌گویند: «کلمه است از حیث اعراب و بناء»، و در موضوع طب گویند: «انسان است از حیث صحت و اعتلال»، و در این موارد، وجود جامع است که تعدد طرفین را به وحدت می‌کشاند، و برای توحید موضوع علم ضرورت دارد، وگرنه بایستی علم نحو یا طب را به اعتبار تعدد موضوع متعدد دانست، زیرا تعدد علوم به تعدد موضوعات است. این نکته شایسته توجه است که تقابل و تباین اقسام با یکدیگر امری است ضروری، و برگشت همه متقابلها به تقسیم شیء است به نقیض خود، مثلاً وقتی می‌گویند: «فعل یا مجرد است یا مزید فیه» یا اینکه «اسم یا عام است یا خاص»، موضوع و مقسم به اعتبار خصوصیات و ضمیمه‌هایی که بدان پیوسته به صورت نقیض در آمده است، زیرا مقسم و جامع بطور طبیعی و به خودی خود (لا بشرط مقسمی) خالی از همه خصوصیات و ضمیمه‌ها بوده است (بشرط شیء)، ولی

قسم یا اقسام نقیض آن بوده یعنی دارای ضمیمه است، همینطور است امر در تمامی اقسام مقسم، زیرا تقابل اقسام عبارة اخرى از تباین و تنافی آنها است، و تنافی عبارت اخرى از تناقض و پس زدن هر یک دیگری را است، مثلاً وقتی می‌گویند: اسم یا معرب است یا مبنی، معنی آن این است که وقتی اسم معرب شد دیگر مبنی نیست، و وقتی مبنی شد دیگر معرب نیست.

تنافی و تناقض در تقابل متمائلان به نحو دیگری است، بدین معنی که انفراد و امتیاز و تشخیص هر یک از دو طرف عبارة اخرى از نبودن غیر خود است، مثلاً وقتی یک عدد را به دو نصف تقسیم نمودیم اگر چه هر یک مشاكل و شنبیه دیگری است، ولی هر کدام غیر از دیگری است، و گرنه دو تا بودن متصور نمی‌شد.

تناقض دو طرف در همه موارد تقسیم مناط و معیار استخاله اجتماع مطلق متقابلها بوده، و در صورت انحصار طرف، موجب استخاله ارتفاع است، مانند تقسیم مقسمی به دو قسم که شق سومی ندارد یعنی به دو نقیض یا دو ضد. اطراف تقابل گاهی متباین بوده، و آن دو قسم یا دو نقیض است یا دو امر وجودی، مانند: «اب و ابن»، یا «اصل و فرع» یا «علت و معلول»، و گاهی متشاکل و متشابه است، مانند: «اخوت و جوار» یا «انصاف و ارباع» و یا غیره؛ و گزیده سخن اینکه همه تقسیم‌ها و متقابلها در عالم امکان بوده و بنابراین تقسیم شیء به: موجود و معدوم نیز مشمول همین قاعده است، و عنوان امکان جامع میان وجود و عدم است، و بدون تصور امکان، عروض وجود یا عدم بر موضوع خود غیر ممکن خواهد بود.

از آنچه گذشت می‌توان دلایل مثبت وجود جامع و جهت اسلوب «قسمت» را به ترتیب زیر خلاصه نمود:

- ۱- لزوم وجود مقسم در اقسام.
- ۲- کلی «لا بشرط» که با هزاران شرط سازش دارد و در ضمن «بشرط شیء» تحقق دارد.

۳- استقرار اقسام و اطراف خاصی در ردیف یکدیگر و عدم صحت تداخل اقسام از مقسم‌های متعدّد.

۴- تسلیم شدن به وحدت علم نحو یا طب و غیره به اعتبار وحدت موضوع و تعدّد علوم به تعدّد موضوعات.

۵- تشکیل وحدات و تکثر از سرچشمه وحدت، و توقف تعدد بر وجود واحد. زبان و ادبیات عربی که صرف و نحو بخشی از آن است دارای میراثی بس بزرگ بوده و شاید هیچ زبانی در زمینه علوم دستوری چنین سابقه‌ای نداشته باشد، سخن پیرامون صرف و نحو عربی و مشکلات آن بسیار است، و با آنکه در باره آن فراوان گفته‌اند و نوشته‌اند ولیکن همه آنها در برابر گستردگی موضوع قطره و دریا را ماند؛ مراکز تحقیق معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی و دوره‌های آموزش عالی در سطح کارشناسی ارشد و دکتری این رشته‌ها بایستی در ابعاد گوناگون معارف یاد شده به نقد و بررسی و توجیه و تحقیق بپردازند، و پس از فهم دقیق مسائل و شناخت درست و نادرست آن، به اصلاح و تجدید و تکمیل آنها همت گمارند؛ نقد و بررسی و ایراد و اعتراض در صورتی مفید و مطلوب است که موضوع مورد نقد بطور دقیق و صحیح شناخته و فهمیده شده باشد، و بدون علم و معرفت به موضوعی، شایسته نیست که به میدان اصلاح و تجدید آن قدم نهاد، چه:

دلایل قوی باید و معنوی نه رگهای گردن به حجت قوی

نگارنده بر این بود که گوشه بسیار تنگی از این میدان پهناور را نشان دهد، و نهاد پاک و توانای طالبان این رشته را به طریق تحقیق متذکر گرداند که: «و لَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ؟»

و نکات زیر را که از این گزارش کوتاه مستفاد است، خاطر نشان سازد:

- ۱- مناهج فرزنانگان علم و معرفت و اسلوبهایی که در بیان مسائل علمی بکار برده‌اند، دارای استواری و استحکام بوده است.
- ۲- نسبت دادن ابداع و ابتکار بسیاری از اصول و قواعد علمی، و اسلوب‌ها و

مناهیج تحقیق به دانشمندان مغرب زمین بی اساس است.

۳- کتابهای صرف و نحو عربی معتبر، دارای اسلوب و منهج معتبر است.

۴- آثار پیشینیان دارای زمینه‌های تحقیقی بسیاری است که تاکنون انجام نگرفته

است و شایسته است بدانها توجه داده شود.

منابع

- ۱- ابن الحاجب، عثمان بن عمر؛ الألفية في النحو. مصر، الحلبي، ۱۳۶۹ هجری.
- ۲- ابن مالک، محمد. الألفية في النحو. تهران، اسلامیه، ۱۳۸۱ هجری.
- ۳- ابن المظهر حلّی، حسن. الجوهر النضيد. تهران، ملاطهر تنکابنی، ۱۳۱۰ هجری.
- ۴- بهمنیار بن مرزبان. التصحیح مرتضی مطهری. تهران، دانشکده الهیات، ۱۳۴۹ شمسی.
- ۵- توسی، نصیرالدین. منطق التجريد. تهران، ملاطهر تنکابنی، ۱۳۱۰ هجری.
- ۶- الساوی، عمربن سهلان. البصائر النصيرية. مصر، بولاق، ۱۳۱۶ هجری.
- ۷- شریف گرگانی، میر سیدعلی. کتاب صرف فارسی (صرف میر). تهران اسلامیه، ۱۳۶۶ هجری.
- ۸- عزالدین زنجانی، عبدالوهاب. التصريف. تهران اسلامیه، ۱۳۶۶ هجری.
- ۹- گرگانی، عبدالقاهر. العوامل المأه. مصر، الحلبي، ۱۳۶۹ هجری.
- ۱۰- مظفر، محمدرضا. المنطق. النجف، مطبعة النعمان، ۱۳۸۸ هجری.